برهان المحققین سبزواری

امین، سید حسن

روان شاد حاج سید عبد اله برهان،فرزند مرحوم سید حسن پیشنماز سبزواری‏ از سادات موسوی،متولد سال 1305 هجری قمری،در گذشتهء بیستم شعبان‏ یکهزار و سیصد و هشتاد و چهار قمری برابر با چهارم دی‏ماه 1343 خورشیدی.

استادان او دانایانی بوده‏اند چون میرزا ابو القاسم دامغانی.حاج میرزا اسماعیل مجتهد،افتخار الحکماء طالقانی،حاج میرزا حسین علوی مجتهد سبزواری.

من بنده‏ی نویسنده را سعادت التزام آن دانا مرد در سالهای واپسین‏ عمرش،بر دوام بود.او را مردی یافتم در حدیث و تفسیر و فقه و حکمت صاحب- نظر.منطقی شیوا و خطی زیبا داشت.در مسجد پامنار سبزوار اقامهء نماز جماعت می‏فرمود و پس از ختام فریضه بر منبر می‏رفت و به وعظ و خطابه اشتغال‏ می‏داشت.مزاح بر طبعش غالب بود و از طنز و طیبت چیزی فرو نمی‏گذاشت‏ در سالهای آخر عمر،ضعف بصر و ابتلاء به رمد او را رنج می‏داد.مرا با آن‏که قابل نبودم به اعتبار پدر روحانی و جسمانیم آقای امین بسیار می‏نواخت‏ و روزی این شعر را در توصیف و تشویق من بساخت که:

امین بن امین بن امین است‏ در انگشت سلیمان چون نگین است

در انواع شعر از قصیده و غزل تا قطعه و رباعی به پارسی و تازی اوستاد بود.کم می‏گفت و گزیده.دیوان اشعارش بهمراه دو رساله«مشکوة الضیاء»و «رساله رجعت»به سال 1342 خورشیدی بچاپ رسید،و این از پس آن بود که منتخبی از اشعارش در«شناسائی گناه»تألیف سید حسین واعظی به سال‏ 1378 قمری در مشهد مطبوع آمده بود.

از میان استادانش بشاگردی حاج میرزا حسین علوی می‏نازید و او را عدیم النظیر می‏شناخت.

برهان را با سبزوار وطن مألوفش خرسندی نمانده بود.در قصیدتی‏ متین و استوار از دیار خویش چونین اندوهگنانه نالیده است که با خشم و نفرت،نفرین فرموده:

ای سبزوار!باد برد خاکت‏ بر باد داده‏ای سروسامانم‏ ای سبزوار!خاک خورد آبت‏ کاندر کنار نهر تو عطشانم‏ دامن به آب فضل و هنر شستم‏ آلوده کرد خاک تو دامانم

در غزلیات برهان،مضامین لطیف و بکر بسیار به نظر می‏رسد نمونه‏ را چند بیت می‏گزینیم:

تنم از بس که ضعیف است پیاپی شب هجر مرگ آمد بسراغ من و نشناخت مرا

با ما از آن نساخت دمی نو عروس دهر چون روزگار کهنه بدید آستین ما

بیا به میکده از جام بی‏خودی می‏نوش‏ که رازهای نهان بشنوی ز جام شراب

فریب جامه‏ی سالوس کم خور که دینداری به دستار و کله نیست

دلم اسیر حوادث بود که از چپ و راست‏ گهش به جانب مسجد کشند و گه به کنشت

این خم باده که در جوش و خروش است امروز پارسائی است که در فکر ثوابی بوده است

به روز جمعه چهارم دی‏ماه 1343 خورشیدی که مرگ برهان بدان‏ روز اتفاق افتاد،در سبزوار تعطیل عمومی بود و این ابیات در همان اوان‏ در رثاء آن بزرگ بر قلم من رفت:

باز از جور فلک گیتی پر از آه و نوا شد آسمان گرم ستمکاری و بیداد و جفا شد بلبل گویای دین از نغمه شد خاموش دردا رونق از بازار گرم شرع ختم انبیا شد حاجی برهان در دریای بینش کان دانش‏ رخت بربست از جهان فانی و سوی بقا شد آفتاب برج تقوی و فضیلت آن‏که روحش‏ پر زنان چون شاهبازی جانب عرش علا شد مخزن فضل و فضیلت منبع ایقان و حکمت‏ شهسوار عرصه تقوی ز رنج و غم رها شد گوهر یکدانهء ما را ستد پیک غم از ما او براحت رفت در فردوس و حسرتها بما شد جان فدایت باد ای رهدار پاک راهجویان‏ کز غم مرگ تو از ما قامت و بالا دو تا شد در عزایت اشک می‏باریم چون ابر بهاری‏ ای که گریان در عزای حضرتت ارض و سما شد ما ز اندوه تو گر باریم خون از دیده شاید چون گریبان‏گیر ما بعد از تو رنج و ابتلا شد تخم معنی و حقیقت کاشتی در مزرع دل‏ خوشه برچین چون زمان خرمن ای مرد خدا شد عقده‏ها دارد امین در دل ز هجر روی خوبت‏ ای که از لعل شکر خایت هزاران عقده وا شد